

« ولئن سألتهم من خلق السموات
والارض ليقولن الله ، قل افرایتم
ما تدعون من دون الله ، ان ارادنی الله
بضر هل هن کاشفات ضره او
ارادنی برحمته هل هن ممسكات
رحمته قل حسبی الله... »

آیه ۳۹ از سوره « الزمر »

خدا شناسی

چنانکه در شماره پیش اشاره شد آدمیرا نسبت برابطه‌ای که
با آفریدگار کل دارد سه مرحله است :



۱- خدا جویی

۲- خداشناسی

۳- خداپرستی

در پیرامون « خدا جویی » تا اندازه‌ای که متناسب مینمود
در همان شماره گفتگو بعمل آمد ، اینک مرحله دوم (خدا شناسی) و
چگونگی وصول بدان بارعایت اختصار مورد بحث قرار میگردد :

بطوری که دانسته شد آدمی بحکم فطرت اصلی خود دارای
غریزه خدا جویی میباشد یعنی سائق طبیعی باقتضاء سنت و مشیت
الهی ، خواه نخواه او را بدر گاه کمال میراند و آنگاه تا اندازه‌ای که
اختیار و اراده و تدبیر وی باین سائق فطری همراهی کند در مراحل
کمال پیش میرود .

چون خدا جویی در فطرت نوع بشر نهاده شده دراصل این مرحله
همه افراد همانند و یکسانند چه امری که در نهاد نوعی باشد طینت

همه افراد آن نوع بآن سرشته خواهد بود • همین فطرت الهی است که چون در انسان؛ با اراده و اختیار توام میگردد و برا بخدا شناسی سوق میدهد.

پس خدا شناسی از آن لحاظ که مبدء آن (خدا جوئی) در سرشت بشر ریشه دارد فطری است. پس همه افراد آدمی در انصاف بآن شریک و یکسان و بحکم این فطرت ثانوی بآن متوجه میباشند و از لحاظیکه نیروی عقل و اراده و اختیار باید در آن بکار رود از هم متمایز و مختلف میگردند.

کمال آدمی باین نیست که تنها دارای فطرت خدا جوئی است بلکه از اینراه است که آن فطرت را میتواند بوسیله نیروی خرد و اندیشه هدایت کند و بهدفع حقیقی سوق دهد.

یکی از مشکلات این مرحله اینست که آدمی موفق شود موافق اقتضاء فطرت در اینراه پیش برود و از سیر و سلوک مجادله غریزی انحراف نرزد شرائع حقه و نواهی الهیه همه برای نمایاندن راه راست بسوی خدا شناسی و رساندن باین کمال وجود یافته است. در فلسفه و علم نیز از آغاز تا انجام پیدا کردن آنراه و رسیدن و رساندن باین کمال، تاحدی که برای بشر امکان دارد، مقصد و منظور میباشد.

محبت ذاتی ازلی، اقتضائش اینست که اشعه خدا شناسی قوس نزول و صعود آفرینش را تابنده و روشن دارد. چرخ عالم خلقت بر محور معرفت خدا دور میزند یعنی بحقیقت هدف اصلی آفرینش، رواج و کمال خدا شناسیست و بس.

در حدیث قدسی ۱ بهمین نکته اشارت رفته و در قرآن مجید
بالفاظ تفسیری ۲ که درباره آیه وارد می‌باشد باین حقیقت تصریح
شده است .

مسئله خداشناسی که کمال روح ، مدار حیات ، پایه هستی و
نتیجه خلقت است از چند نظر درخور بحث می‌باشد آنچه در اینمقاله
منظور می‌باشد اینست که در پیرامن چگونگی افکار و معتقدات بشر در
موضوع خداشناسی گفتگو بعمل آید و بسبب اصلی اختلاف افراد نسبت
باین مسئله اشاره شود .

معتقدات بشر و سبب اصلی اختلافات افکار ایشان:

چنانکه جمال ظاهر و صورت محسوس افراد انسان از یکدیگر
متمايز و باهم مختلف و متفاوت می‌باشد جمال باطن و سیرت آنان نیز باهم
اختلاف و امتیاز دارد . بر اثر این اختلاف ، اندیشه و تفکر ایشان که
زاده جمال باطن و اثر خرد و روح آنانست در بسیاری از امور و نسبت
بدریافت اکثر حقائق مختلف است و بطور کلی عقول و افکار افراد
بشر از حیث قوت و ضعف و کمال و نقص باهم بسیار تفاوت دارد بویژه
در مسئله خداشناسی، چون هدف توجه افکار و عقول ، ذاتی است قدوس
منزه از هر گونه آرایش مادی ، دور از هر قسم علائق جسمی ، بی مثل

۱ - « کنت کنزا مخفیا ۰۰۰ » این عبارت بعنوان حدیث قدسی در
کتاب پیشینیان آورده شده و یکی از معاصران عارف معروف معنی الدین عربی
از لحاظ معنی ، اشکالی بر آن وارد ساخته و از معنی الدین جواب آنرا خواسته
وی در پاسخ نامه از چهار راه آن اشکال را پاسخ گفته است که نگارنده در
برخی از نوشته های خود اشکال و جوابها را نقل کرده و چون جوابها را دور از
دقت میدانسته جوابی دیگر که دقت و تحقیق در آن بکار رفته بآن اشکال داده است .

بهر حال در این حدیث از لحاظ لفظ چنانکه توهم شده اشکالی نمی‌باشد
۲ . « و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » که در تفسیر آن
« ليعرفون » وارد شده است .

و بی ضد، هستی بخش و نیرو ده، نور محض، وجود نامحدود، محیط مطلق، مبدء کل، دانا بهمه چیز، توانا بهر کار، قیوم همه، خود آ و قائم بذات از اینرو نیروی خرد از بی بردن بکنه ذاتش در مانده و اندیشه در راه شناختن حقیقت نعوت و اوصافش سرگشته و ناتوان گشته است.

پس هر کس باندازه استعداد خود در این راه گامی برداشته و بمقدار قابلیت خویش توشه‌ای برگرفته است و بحقیقت هر موجودی آفریننده کل را از دریچه چشم بینش خود نگریسته و او را باندازه ظرفیت اندیشه و فکر خویش شناخته است.

در روایتی وارد شده که «آنچه را بارهام خود تمیز دهید آن چیز ساخته توهم شما و آفریده ای مانند خود شما میباشد که شما بر میگردد. شاید درواهمه مورچگان نیز چنین باشد که دوشاخی که کمال مورچه بدانت برای خدا نیز وجود دارد».

این روایت و امثال آن که در این زمینه وارد گشته برای اشاره بهمین حقیقت است که از طرفی افکار و اوهام مختلف و از طرفی عظمت ذات خدا برتر از آن است که در این ظروف كوچك جای گیرد. ذاتیکه نور محض، هستی صرف و محیط مطلق میباشد چگونه ممکنست در دیده تنك خرد بگنجد؟

قویترین عقول، روشنترین افکار و پاکترین نفوس و ارواح که پیشتیبانی عنایت ازلی بتوانند حجب را بیکسو زنند و خود را با آخرین مرحله امکان و بالاترین مقام عرفان برسانند تازه بطور صریح اعتراف میکنند که: «ما ترا چنانکه باید و شاید نشناختیم».

پرده‌هایی زیاد و ضخیم، میان نیروی بینش بشر و میان آن نور

صرف و ظهور محض، حاجب و حائل میباشد که ادراک کمنه ذات او را غیر مقدور ساخته است. انسان بهر اندازه بعالم طبیعت و موجدیست که آلوده تر و نزدیکتر باشد از شناختن ذات آفریدگار دورتر و پرتوهای ظلمانی میان او و دریافت حقیقت حق بیشتر و ضعیفتر خواهد بود.

چگونه طوف کمنم در فنای عالم قدس

که در سراچه تر کیمب، نخته بند تنم

و هر چه از علائق نشاء حس و مراحل ماده و طبع دورتر و در مدارح تزکیه و تهذیب نفس بالاتر باشد پرتوهای میان او و دیدن رخسار حقیقت کمتر و بشناسائی ذات مقدس وی نزدیکتر خواهد بود.

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشانرا بکوی میفروشان راه تیسیت

نقص مرحله «امکان» که بر سراسر محیط خلقت احاطه کرده و بر فراز

عرصه آفرینش خیمه افراشته از طرفی و از طرف دیگر کمال نورانیت

و ظهوری که در مرتبه «وچوب» متجلی میباشد دست بهم داده و حجاب

بینش بشر گشته است و بحقیقت حجاب چنانچه جان غبار تن آدمی است

یعنی بیشتر این پرتوها از خود و در خود بشر میباشد. و گرنه: پرتو

یاراست بر هر بام و در.

جمال یاز ندارد نقاب و پرتو ولی

غبار ره بنشان تا نظری توانی کرد

تو کز سرای طبیعت تمیروی بیرون

کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد؟

از پیغمبر «ص» روایت شده که فرموده است «خدایا! تعالی شانه»

هفتاد حجاب ۱ است از نور و ظلمت این حجب که موجب محجوب ماندن بشر از ادراک کنه ذات حق گشته است اختلاف فکر و نظر افراد بشر را در این موضوع بیشتر تقویت کرده و مردم را در این مسئله بطبقات و اصنافی گوناگون منقسم ساخته است .

ابن مینم ' حکیم محقق اسلامی ' در توضیح این حدیث نبوی ' تحقیقی لطیف آورده که خلاصه ترجمه اش بدین قرار است :

« چون آفریدگار کل ، بذات خود هویدا و متجلی است پس ناگزیر حجابی که در میان است از لحاظ حال محجوب و نسبت باو میباشد از اینرو باید گفت محجوبان سه دسته اند : یکی ، آنان که بصرف ظلمت محجوب گشته دیگری آنان که بواسطه نور مقرون بظلمت ، در حجاب مانده سه دیگر کسانی که بصرف نور محجوب شده اند . هر يك از سه دسته نامبرده را اقسامی است بسیار که باصول آن اقسام در اینجا اشاره میشود .

امادسته نخست که بواسطه ظلمت محجوب گشته عبارتند از : ملحدانی که بکلی از ایمان بخدا غافل گشته و در ظلمت امور مادی فرورفته اند اینان دو صنف میباشد :

۱- اشخاصی که برای عالم خلقت ، سبب و علتی خواسته و گفته اند لیکن طبیعت بی اراده و بی شعور را ، که صفتی است جسمانی و مظلوم ، مبداء خلقت و آفرینش پنداشته اند .

۱- شماره هفتاد گرچه بطوریکه برخی از دانشمندان تحقیق کرده اند ممکن است برای تعدید حقیقی باشد لیکن شاید هم منظور از آن مبالغه در کثرت باشد چه استعمال این عدد در عربی و فارسی برای اشاره بکثرت ، بسیار شائع است . چنانکه از شعر معروف موای « مثنوی هفتاد من کاغد شود » نیز مبالغه در کثرت منظور است .

۲- اشخاصی که زندگانی خود را مانند زندگانی چهارپایان دانسته و بواسطه تیرگی نفس در ظلمت شهوات مستغرق گشته ، خدا را فراموش کرده و هوی را فرمانروا ساخته اند . در شان ایشان این آیت وارد شده است «افریت من اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلاتذکرون وقالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت ونحیا وما یهلکنا الا الدعر ، وما لهم بذلك من علم ... » ۱

از پیغمبر «ص» نیز این حدیث نقل شده است «الهیوی ابغض الیه عبد علی وجه الارض» (مبغوضترین خدائی که در روی زمین پرستیدم شده هوی است)

امادسته دوم که بواسطه نور مقرر و بظلمت در حجاب مانده اند ، سه فرقه اند: یکی گروهی که منشاء ظلمت برای ایشان ، حس آنان شده است دیگری گروهی که خیال ایشان منشاء و اساس ظلمت گشته است سه دیگر گروهی که قیاسهای فاسد عقلی تیرگی و ظلمت را در ایشان منشاء گردیده است .

برای گروهی که بواسطه ظلمت حس محجوب شده اند چند طائفه را میتوان یاد کرد :

اول طائفه بت پرستان- ایشان بطور اجمال متوجه شده اند که آفریدگاری هست و اوازه هر چیزی عزیز تر و نفیستر است لیکن ظلمت

«آیا میبینی کس را که هوای خود را خدای خویش گرفته و خدا او را نادان و دل و چشم بسته قرار داده است .

پس بعد از اینکه خدا او را از نظر افکنده کیست که بتواند هدایتش کند ؟ گفتند زندگی جز همین زندگی دنیا نیست میمیریم و زنده میشویم جز روزگار چیزی مارا هلاک نمیسازد . ایشان نسبت باین موضوع نادان و بی اطلاعند .»

حس و استغراق در عالم محسوس، مانع گشته که ایشان در مقام خداشناسی از امور مادی و محسوس تجاوز کنند از اینرو گرانبها تر و نفیستربین امور مادی را لزقبیل زروسیم و سایر معدنیات بصورتهای زیبا در آورده و آن مجسمه هارا خدای خویش شناخته اند پس ظلمت فرورفتگی این بینوایان در امور محسوس و مادی که با در یافت نور عز و جلال خدا مقرون گشته ایشانرا از ادراك حقیقت محجوب ساخته است.

دوم، طائفة جمال پرستان - این طائفه متوجه شده اند که زروسیم و دیگر موجودات جامد یا معدنی در خور خدائی نیست لیکن چون یا بند امور مادی و محسوس بوده اند از نبات و حیوان و انسان تجاوز نکرده و هر گاه درختی زیبا یا حیوانی جمیل یا انسانی خوش روی و خوش اندام دیده آنرا بخدائی برگزیده و پرستش آن مبادرت و رزیده اند. پس این طائفه بواسطه ظلمت حس که با تابش نور جمال، اقتران یافته در حجاب مانده اند.

سیم، آتش پرستان - این طائفه در مقام خداشناسی دقیقتر شده و گفته اند خدا را باید ظاهری نورانی و باطنی با مهابت و سلطنت باشد که کسی نتواند بوی نزدیک گردد و چون آتش چنین است آنرا خدای خویش انگاشته اند. پس این طائفه نیز نتوانسته اند از اقلیم حس خارج گردند از اینرو ظلمت آن بانور سلطنت که از انوار الهی میباشد حجاب راه ایشان گردیده است.

چهارم، طائفة ستاره پرستان - این طائفه باز از طائفه پیشتر، بیشتر ترقی کرده و چون دیده اند آتش، مقهور و خاموش میگردد آنرا برای خدا بودن شایسته ندانسته و گفته اند خدا باید علاوه بر نورانیت و سلطنت

و مهابت دازای مقامی بلند نیز باشد از این جهت ستارگان را خدا شناخته و تاثیراتی برای آنها در گیتی قائل گشته و اوضاع و احوال عالم را بدانها منسوب دانسته اند. این طائفه بواسطه گرفتاری بمحسوس و عدم تجاوز از عالم حس بنور علو و اشراف که از انوار خدائی است محجوب مانده اند.

پنجم، طائفه آفتاب پرستان- این طائفه را ترقیات از طوائف پیش افزون گشته و کوچک بودن ستارگان را در برابر عظمت خورشید مانع از شایستگی آنها دانسته پس آفتاب را خدا دانسته اند. اینان هم بواسطه ترقی نکردن از مرحله حس در ظلمت آن که بانور کبریاء و عظمت مقرون شده است محجوب مانده اند. (بقیه دارد)

پاسخ دندان شکن

یکی از بزرگان بصره خانه ای ساخت در همسایگی او پیرزنی را خانه ای بود که اگر بخانه آن بزرگ ضمیمه میگشت خانه اش مربع میشد از اینرو بخانه پیرزن چشم طمع میداشت و آنرا که بیش از بیست دینار ارزش نداشت بدویست دینار میخرید لیکن آن زن برای فروش حاضر نمیشد و عاقبت آن زنرا بنزد قاضی کشاند پس در محضر قاضی بوی گفت اگر خانه را نفروشی قاضی حکم بسفاهتت خواهد کرد چه کسی که خانه بیست دیناری را بدویست دینار نفروشد سفیه است آنگاه محجور خواهد ساخت پیر زن گفت اگر این کار من سفاهت و موجب حرج باشد کار آن کسی که خانه بیست دینار را بدویست دینار میخرد هم سفاهت است پس قاضی باید او را محجور سازد.